

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث ما در قبل از این تعطیلات دهه آخر صفر در مسئله‌ی ضمان کاهش ارزش پول بود، عرض کردیم که راه‌هایی در کلمات بزرگان ذکر شده برای این که اگر ارزش پول بعد از گذشت مدتی کاهش پیدا کرد، این متعلق ضمان است. تا اینجا ما هفت راه را بررسی کردیم و مناقشات آن را ذکر کردیم، چند راه دیگر هم باقی مانده که اینها را باید ذکر کنیم و در آخر يك نتیجه‌ی کلی ان شاء الله داشته باشیم. و قبل از تعطیلات هم عرض کردم که آقایان آن عنوان کلیدی این راه‌ها را مورد مذاقه قرار بدهند که به بعضی از عناوین هم قبلاً اشاره کردیم. در اینکه آیا قدرت خرید عنوان حیثیت تقییدیه دارد برای پول، یا عنوان حیثیت تعلیلیه دارد. در اینکه آیا قدرت خرید عنوان وصف اسمی و معنای اسمی است برای پول، یا اینکه عنوان معنای حرفی برای پول است، اینها عناوینی است که باید بحث شود و ما هم تا به حال هم مفصل و هم دقیق اینها را مورد بحث قرار دادیم. حالا راه‌های دیگر را هم ذکر می‌کنیم و بعد ان شاء الله از مجموع این راه‌ها يك نتیجه‌ای خواهیم گرفت. مخصوصاً در این راه‌ها راه هفتم مهمترین راه‌ها بود که در این راه هفتم مجموعاً شش اشکال را ذکر کردیم و مورد بحث قرار دادیم. راه هشتم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول [1] راه هشتم برای ضمان، تمسک به قاعده‌ی عدل و انصاف است که اجمال قاعده‌ی عدل و انصاف و برخی از روایاتش این است که اگر کسی پیش شخصی دو درهم و دیعه بگذارد و فرد دیگری هم پیش همان شخص يك درهم و دیعه بگذارد و این شخص این دو درهم و يك درهم را مخلوط به هم کند، بعد از اینکه مخلوط کرد دزد و غاصب بیاید يك درهم از این سه درهم را ببرد، اینجا در روایت وارد شده و بر طبقش هم فتوا داده شده که آن شخصی که دو درهم به این شخص داده بود، يك درهم و نیم به او داده شود، آن شخصی که يك درهم داده بود نیم درهم به او داده شود، یعنی الآن دو درهم موجود را يك درهمش را اول می‌دهند به آن کسی که صاحب درهمین بود، آن يك درهم باقی مانده را نصف می‌کنند، نصفش را می‌دهند به همان شخص و نصفش را می‌دهند به صاحب آن يك درهم.

از این تعبیر می‌کنند به قاعده‌ی عدل و انصاف؛ بگوئیم عدل و انصاف اقتضا می‌کند که بگوئیم این يك درهمی که دزدیده شده تماماً از آن پول و مالک يك درهم بوده که در نتیجه بگوئیم دو درهم موجود را بدهیم به صاحب درهمین، این خلاف انصاف است، انصاف این است که بگوئیم نصفی از این و نصفی از آن، چقدر دزدیده شده؟ يك درهم، کاری هم نداشته باشیم که این چقدر مال داشته و او چقدر؟ چقدر دزدیده شده؟ اگر يك درهم دزدیده شده این تصنیف شود، غرامت و خسارتش نصف بر عهده‌ی این شخص باشد و نصفش بر عهده‌ی آن شخص باشد. یعنی کسی نباید اشکال کند که اگر يك کسی ده درهم داده باشد، دیگری يك درهم داده، بیائیم بگوئیم این به نسبت باید حساب بشود، بگوئیم يك درهمی که دزدیده شده نه دهمش بگوئیم مال این آدم و يك دهمش مال آن آدمی که يك درهم داده، نه! انصاف این است که بگوئیم چقدر دزدیده شده؟ يك درهم، چند نفرند؟ دو نفر، تصنیف بشود. حالا اگر سه نفر باشد و يك درهم دزدیده شده، عدل و انصاف اقتضا می‌کند می‌گوید باید تقسیم بر سه کرد، اگر چهار نفر باشند، يك درهم از این چهار نفر دزدیده شده باید تقسیم بر چهار کرد، عدل و انصاف این است که ببینیم آن مقداری که دزدیده شده این تقسیم بر مالکین و صاحب این دراهم بشود. حالا آمدند از همین قاعده‌ی عدل و انصاف در ما نحن فیه استفاده کردند و گفتند يك کسی که در ده سال پیش هزار تومان از کسی تلف کرده که با آن هزار تومان می‌توانست يك ماشین بخرد، اما الآن با هزار تومان يك چرخ ماشین هم به او نمی‌دهند، این انصاف نیست که بیائیم بگوئیم همان هزار تومان را

باید بدهد، عدل و انصاف اقتضا می‌کند که بگوئیم این قدرت خرید رعایت بشود. به عبارت دیگر؛ چون در این مقاله‌ای که حالا بحث را بر طبق همین ترتیبی که در این مقاله آمده داریم پیش می‌بریم، به قاعده‌ی عدل و انصاف استدلال کردند برای اثبات حقّی برای مضمون له، یعنی صاحب پول نسبت به کاهش ارزش پول يك حقّی پیدا کرده، آن ضامن - یعنی غاصب و متلف - باید این حق را به او برگرداند.

که بعداً خواهیم گفت اشکالش چیست، اصلاً این بیان استدلال به این نحوی که در اینجا آمده بیان درستی نیست، این بیان استدلال و خلاصه‌ی استدلال. پس به قاعده‌ی اصل و انصاف استدلال شده بر اینکه صاحب این پول حق دارد یعنی نسبت به کاهش ارزش پول حقّی پیدا کرده و این حق را غاصب ضامن است و باید جبران کند، لذا غاصب نمی‌تواند همان هزار تومان را برگرداند. اشکالات به راه هشتم [2] اینجا دو اشکال به این استدلال وارد شده است؛ **اشکال اول** اشکال نقضی است، می‌گوئیم شما در اجناس هم همین حرف را بزنید، اگر قاعده‌ی عدل و انصاف را در نقود و در پول به کار می‌برید، این قاعده‌ی عدل و انصاف را در اجناس هم به کار ببرید، يك جنسی را من در ده سال پیش مالک بودم، غاصبی آمده این جنس را تلف کرده، این جنس آن موقع صد هزار تومان ارزش داشته در ده سال پیش، غاصب الآن می‌خواهد مثلش را به من بدهد، مثلش هم فرض کنید موجود است، فرض کنید مثلی هم هست و قیمی نیست، اما الآن ارزش آن ده هزار تومان است! فرض کنید مثل موبایل‌هایی که وقتی به عنوان مدل جدید به بازار می‌آید يك ارزشی دارد اما دو سال که می‌ماند ارزش آن پائین می‌آید، اشکال این است که بگوئیم در اینجا قاعده‌ی عدل و انصاف اقتضا می‌کند که شما این مقدار کاهش را جبران کنید در حالی که احادی از فقها در اجناس مثلی چنین فتوایی ندانند، می‌گویند همان مثل را باید بدهد ولو اینکه قیمتش کمتر شده باشد. ما ابتدای امسال گفتیم مشهور قائلند به اینکه المثلي یضمن بالمثل، بیائیم بگوئیم إلا در آنجایی که مثل از نظر قیمت تنزل کرده باشد.

اگر مثل از نظر قیمت تنزل کرده باشد شما دیگر نباید مثل را بدهید، اگر هم مثل را خواستید بدهید فقط به آن نباید اکتفا کنید بلکه باید ما به التفاوتش را هم بدهید، چرا؟ به خاطر قاعده‌ی عدل و انصاف. یعنی قاعده‌ی عدل و انصاف بیاید این کبری را تخصیص یا تقیید بزند، بگوید المثلي یضمن بالمثل إلا آنجایی که مثل قیمتش تنزل پیدا کرده باشد، در حالی که هیچ فقیهی این حرف را نمی‌زند. تمام فقها می‌گویند در ضمان در مثلیات، المثلي یضمن بالمثل، خواه این مثل قیمتش بالا رفته باشد یا پائین آمده باشد، باید مثلش را بدهد، شما يك كيلو گندم تلف کردی باید يك كيلو گندم بدهی، خواه این يك كيلو گندم در قیمت مساوی باشد یا بالاتر از آن باشد و یا کمتر از آن باشد. پس این جواب اول جواب نقضی است. جواب دومی که در اینجا ذکر کردند جواب حلی است؛ در این جواب می‌گویند ما باید ملاحظه کنیم ببینیم مستند قاعده‌ی عدل و انصاف چیست؟ آیا دلیل قاعده‌ی عدل و انصاف ادله‌ی حرمت ظلم است؟ یعنی اینکه ما می‌گوئیم عدل و انصاف واجب است آیا دلیلش این است که چون ظلم حرام است؟ می‌گویند اگر مراد این باشد ما دو تا اشکال داریم، اشکال اول این است که اینجا مصادره به مطلوب است، شما با قاعده‌ی عدل و انصاف نمی‌توانید اثبات کنید که اینجا ظلم هست، با قاعده‌ی عدل و انصاف نمی‌توانید اثبات کنید اینجا حقّی برای مالک پول وجود دارد، اول باید به يك دليل دیگر حق را ثابت کنیم بعد بگوئیم اگر این حق داده نشود ظلم است، ادله‌ی حرمت ظلمت اثبات نمی‌کند هذا ظلم، هذا ظلم را از راه دیگری باید اثبات کنیم. اگر بخواهیم با ادله‌ی حرمت ظلم اثبات کنیم هذا ظلم، این می‌شود مصادره به مطلوب. **اشکال دوم** این است که اگر دلیل قاعده‌ی عدل و انصاف، ادله‌ی حرمت ظلم باشد، ادله‌ی حرمت ظلم فقط برای ما حکم تکلیفی می‌آورد و اینکه الظلم حرام، اما دیگر مثبت ضمان که يك حکم وضعی است نیست!

نقد و بررسی

آن اشکال اول که مصادره به مطلوب است در صورتی است که ما بینیم استدلال چطوری ذکر شده. اگر استدلال را به این صورت بیان کنیم، این اشکال مصادره مطلوب وجود دارد. اگر ما بگوئیم کسانی که به قاعده‌ی عدل و انصاف تمسک می‌کنند می‌گویند از راه قاعده‌ی عدل و انصاف می‌خواهیم اثبات کنیم اینجا يك حقّی وجود دارد برای مضمون له، این مصادر به مطلوب

است، يك آقاي پولش را در ده سال پيش غاصبي دزديده يا از بين برده، الآن كه ارزش پول كاهش پيدا کرده، قدرت خريش كم شده، ما اصلاً نمي‌دانيم آيا اين تنزل ايجاد حقّي مي‌كند براي مالك يا نه؟ اگر بخواهيم به قاعده‌ي عدل و انصاف و همچنين به ادله‌ي حرمت ظلم تمسك كنيم و بگوئيم اينجا حقّ اين آدم ضايع شده مي‌گوئيم هذا اول الكلام، ادله‌ي حرمت ظلم مي‌گويد اگر در يك جايي ظلم بودن يك عملي مسلم شد ما مي‌گوئيم ظلم حرام است اما خود الظلم حرامّ نمي‌تواند بگويد اينجا حقّي وجود دارد و اينجا اگر حق داده نشود ظلم است. اگر ما استدلال را به اين نحو بيان كنيم، اين مصادره‌اي كه برايش ذكر كردند برايش مجالي وجود دارد. اما به نظر ما اصلاً در اين راه هشتم از اول استدلال را درست بيان نكردند، كساني كه به قاعده‌ي عدل و انصاف تمسك مي‌كنند اول يك مقدمه‌ي مفروضي را در نظر مي‌گيرند، و آن اينكه مي‌گويند كسي كه هزار تومان ده سال پيش داشته و غاصب آن را از بين برده، الآن هم بگوئيم همان هزار تومان را طلب دارد عرفاً ظلم است و لذا كاري به قاعده‌ي عدل و انصاف ندارد، عرفاً ظلم است. وقتي كه عرفاً ظلم شد، ادله‌ي حرمت ظلم مي‌گويد الظلم حرامّ، پس ديگر مصادره به مطلوب نيست. وقتي عرفاً ظلم شد مي‌گوئيم پس آن مالك پول يا به تعبير ديگر مضمون له حق دارد، اين كه حقش را بالمناصفه به او بدهد، حقش را به يك نحوي به او بدهد، ديگر مصادره به مطلوب نيست.

پس دقت فرموديد كه بيان استدلال در اينجا يك بيان درستي نيست، اينجا مسئله‌ي مصادره به مطلوب مطرح نيست، مستدل مي‌گويد ما خارجاً، يعني قبل از اينكه بخواهيم به قاعده‌ي عدل و انصاف تمسك كنيم مي‌گوئيم اينجا اگر بگوئيم مالك اين كاهش ارزش پول را ضامن نيست هذا ظلم عرفاً، در عرف خودمان همينطور است، مي‌گوئيم ده هزار تومان من را سي سال پيش از بين بردي حالا هم ده هزار تومان به من مي‌دهي؟ اينكه ظلم است. ظلم بودنش را بگوئيم صرفاً از راه عرفي است و بعد هم بگوئيم قاعده‌ي عدل و انصاف از راه حرمت ظلم جريان پيدا مي‌كند. با اين بياني كه ما عرض كرديم ديگر مسئله‌ي مصادره به مطلوب مطرح نمي‌شود فقط تنها اشكالي كه مطرح است اين است كه شما بگوئيد در صدق ظلم ما شك داريم! اين آقا ده هزار تومان برده، ما الآن بگوئيم اگر ده هزار تومان اسمي را ضامنيم بايد به او بدهيم، اگر واقعيش را ضامنيم. الآن ما شك داريم در اينجا كه صدق ظلم مي‌كند يا نه؟ اما انصافش اين است كه عرفاً در اينجا صدق ظلم مي‌كند، تو پول اين آقا را سي سال پيش دزديدي، خوردي، بردي تلف كردي و حالا هم آمدي همان مبلغ سي سال پيش را مي‌خواهي بدهي؟ اين عرفاً ظلم است، اما آن اشكال بعد كه ظلم عنوان تكليفي را دارد اما عنوان حكم وضعي را ندارد اين اشكال اشكالي است كاملاً وارد.

گفتيم اگر اين كاهش خيلي فاحش باشد، با هزار تومان ده سال پيش مي‌شده يك موتور خريد ولي الآن با آن هزار تومان يك پيچ موتور هم نمي‌شود خريد، بايد الآن صد هزار تومان بدهي يعني صد برابر، آنجا ما آمديم گفتيم اين را قبول مي‌كنيم، در جايي كه كاهش فاحش باشد قبول مي‌كنيم، براي اينكه اينجا مسلماً عنوان ظلم را دارد. بعضي‌ها قبول دارند در ارزش پول اگر كاهش كم باشد ضمانتي در كار نيست، اما اگر كاهش فاحش شد ضمانت در كار است. تا اينجا دليل ادله‌ي حرمت ظلم شد و اشكالش همين بود كه الآن ذكر شد. اما مستند دوم براي قاعده‌ي عدل و انصاف روايات خاصه است كه اين را بايد ببينيد تا ان شاء الله دنباله‌اش را فردا عرض كنيم. (آقايمان اگر خواستند براي قاعده عدل و انصاف مراجعه كنند كتاب الاجاره‌ي مرحوم والد ما در شرح تحرير الوسيلة، كتاب الخمس ايشان، قاعده‌ي قرعه‌ي ايشان در قواعد الفقهية. مرحوم آقاي بجنوردي در جلد پنجم قواعد صفحه 33 بحث کرده. مرحوم آقاي خوئي در موسوعه‌شان جلد 25 صفحه 148 بحث کرده، در مباني تكملة المنهاج هم جلد صفحه 67 بحث شده است).

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «المحاولة الثامنة: التمسك بقاعدة العدل والإنصاف لإثبات حقّ للمضمون له، وإن حرمانه من القوة والقيمة الشرائية التي كانت لنقوده سابقاً ظلم عليه» السيد محمود الشاهرودي، مقالات فقهيه، ص86.

[2]. «و يلاحظ عليه: أولاً: بالنقض بالجنس إذا فرض نزول قيمته كذلك كما إذا كان قد أعطاه أو أتلّف عليه ألف مثقال من فضة سابقاً حينما كانت تساوي مائة مثقال من الذهب، و هي اليوم لا تساوي عشرة مثاقيل ذهب، فهل يلتزم فيه أيضاً بالضمان؟! و

ثانياً: بالحلّ و حاصله. إن أريد بقاعدة العدل و الإنصاف التمسك بأدلة حرمة الظلم و سلب حقّ الغير عنه فمن الواضح أن هذا فرع ثبوت حق للمضمون له في ضمان مالية ماله من قبل الضامن في المرتبة السابقة، فيكون إثباته به مصادرة، على أن حرمة الظلم أو قبحه لا يثبت الضمان الذي هو حكم وضعي و إن أريد به ما ورد في بعض الروايات الخاصة من الحكم بالتنصيف في موارد التردّد و اشتباه مال بين اثنين، و ليس لأحدهما يد عليه أو حلفا جميعا عليه، و نحو ذلك. كما في معتبرتي غياث و إسحاق بن عمار و خبري عبد الله بن المغيرة و السكوني. و التي قد يدعى استفادة كبرى كلية ارتكازية منها، و أن الحكم بالتنصيف بينهما في فرض تساويهما من حيث أدلة الإثبات إنّما هو بملاك العدل و الإنصاف بينهما، فمن الواضح أن مورد تلك الروايات و ذلك الارتكاز - لو ثبت - إنّما هو الشبهة الموضوعية، أي تردّد مال خارجا و دورانه بين شخصين لا الشبهة الحكمية و الشك في أن الضامن هل عليه أكثر من المثل أم لا، فإن الشك هنا في أصل الحق لا في تردده خارجا بين اثنين، فلا معنى لاستفادة هذا من ذاك المفاد، اللهم إلا بدعوى أن العقلاء يرون هذا الحق للمضمون له، و هذا رجوع إلى ضمان المالية عقلائيا ابتداء، و لا ربط له بقاعدة العدل و الإنصاف المصطلحة» همان، صص 86 و 87.